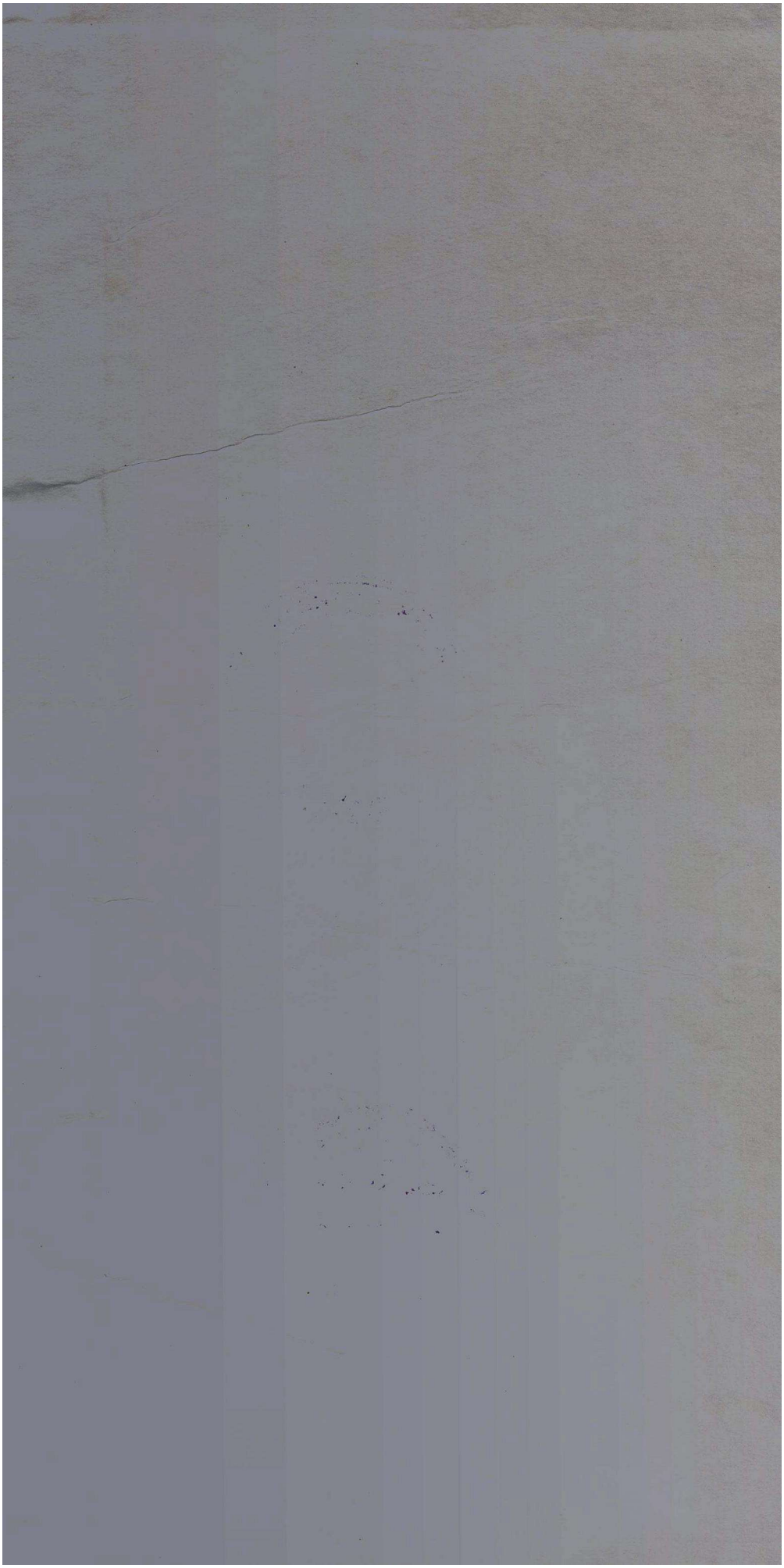

۱۔ دیوانِ فطرت

۲۔ دیوانِ ظہوری

JAMIA HAMDARD
ACC No. 2123
Date 2124
CENTRAL LIBRARY NEW DELHI

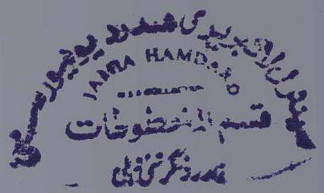

۲۱۲۳
۲۱۲۴

باتعاف

Acc. 11114
الدین الاسلامی لیوث آف اسلامک اسٹڈیز
پنجگولیاں روڈ، نئی دہلی
25.10.71

رب یسر بسم اللہ الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

خنجرت گوش شنرنے دبد امن چونگسیم مارا
برکشیان نالہ عشقم خبر کن کوہ وصحرا را

دل از سعی طپیدن نشتر زد تو لف افتد
نبود دام دگر بر دا ز مرغ رشتہ مارا

عنان گریہ تا را انتشادی دادنومید
نشد منکامہ سر دا ز وصل اشک آلشن نازا

خشت ز لباس فقر ما حاجہ دولت
خجل آن مدگمان کز اہل دنیا نشمرد مارا

سخن را با تبسم کن بدل در زخم کم طرفان
بجم در جوشش و در سانع سمن موجست صہبا را

دل تنگم چراحتگاہ مژگان کہ نبود ا
کہ سنگی کرد سلیمای تنگم روی دریا را

بود کوہر کسی بخشش منعم موسوی سنگر
سرآ قطرہ سرآ در اہل دنیا را

بگین کہ مالعرض مدعا را رسا نم را
رسا مونشی بزن شیرازہ اوراق ہیام را

سپہر دا دی کہ برق جلوہ با رشش شنو ید
طپیدن سودہ الماس سا رد اسخوا را

بدید اری دل اجا کم تسلی ہنیو اند شد
رفو از بر لومہ می توان کردن کنا بم را

نبودم در وطن ہیم فارغ از دلتنگی غربت

مکرونہ

مگر چوب قفس کردند خار آشیانم را

نالستبه و شکستن بیاین چه جرا — ای دبیر صلح زد دلشمان چرا چرا
بر خاک ما نظر غضب آلوده میکنی — خط میشکستی نجون شهیدان چرا چرا
زد بر نگاه تند تو صد نیش در جگر — در یک خدنگ این همه پیکان چرا چرا
روزم سیاه میکنی و سر میشکنی — ای تو چشم دین چرا چرا چرا

بردم بر عجم رخم نمایان میشوی
ریزی نمک ز خنده پنهان چرا چرا

بحکمت را کن خومان نسبت بخوبان چنی را — که دون لوبسه ما چین کند محبوب چنی را
ز خط جام شرح خون چکانم ای خوانم — بده ساقی بدستم باز این مکتوب چنی را

الصاء

بر کل نرا ز نار یجامی کنیم ما — خود را خیال آن کف نامی کنیم ما
او مست ناز سیر دو دو از کمال ضعف — عمری گذشت تا مژه وا میکنیم ما

نام خدا حسن کلام است آمی
تحسین همی کنیم و دعا می کنیم ما

بر خلق روشن است صفای ضمیر ما — چون ماه کوز خانه شمرد صریر ما
مستی مباد ساقی کوثر عبادت است — جوش خم است خطبه عید غدیر ما
از لب در آستان خمونی نشسته ایم — چون کردلی صفر است بر لشان صفیر ما
بر تخت خسروی نهد ما غرور فقر — آب گهر است ز موج حصیر ما
از راه دور سیر سد این کوز سناع — غافل مباش از سخن دیر دیر ما

الصاء

افتاد بر بهشت ز خشم چشم پاک ما — کوثر حکیم از مژه کرد مناک ما

خم های خسروی زمی لعل گون است | قارون لود بدست تهی بر کنار ما
دل نامه تشبه خراتی رسیده است | بال کبوتر شکر چاک جانب ما

الصاد

که رنگ بست فا کرد عشوناک مرا | نشست کرد بیم از کوی دوست جا مرا
بردی بشبیر دنیای شعله را فگند | شرر گذاشتی جان دردناک مرا

الصاد

نبستم گر لوی گل انشقته المهوارم چرا | خود بخود وا میشود چون دستارم چرا
رشته ام تاب گره خوردن نگوناهی ندید | انقدر پیچید کی افتاده در کارم چرا

الصاد

سر زلف او ز هر چین در عم گشود ما | نمودن رخ او حقد رنمود برما
خبون اخر شرار برق سود امیکند | نهان کرد دل سنگ بیدا میکند مارا
به بزمی جا اگر گیرم در برم طرب ساتی | بر نگ نیه منبار سیه وا میکند مارا
خود بیک لحظه بودن در اسنن دارد | خدا خیری دهد می را که لی ما میکند مارا
اگر خونبار ما نشد دیده رحمتش بنوان گفتن | زبیرنگی نیرنگ حامم رسوا میکند مارا
بمطلب شخت نزدیکی را کن دوری را | چرا الوده ننگ میکنی علم تقصی ترا
ندارد بدن دیدار لوسف طالعان نقصی | به بین زاید کتاب این لعبون مصطفی را
چه نفع از خاک بر دارد ز آمال گنجه زاید | که چون دکسته چون کرد کلف دلنشی را
نهال نار بر دردش نمیسم بار می ارد | چه صلحی با نمک زد دامت چون حبیبی را

زغالی فطرتی ها شیوه افتادگی خوشتر
در نافتم از آسمان نهاز منتی را

محال گفتگو در گنه ذاتش بدست دانا را | لود ناچار از ضبط نفس عواصی دریا را

غنچه

نارا

ضد خط

سه آنچه نگذرد منزل از دعوی حاجت تر دارد
طلسمان کرده لفظ و معنا می کند ما را

ذکر